

مفهوم «مؤنث»
در زبان فکر

ناصر منظوری

www.ketab.ir

سرشناسه: منظوری، ناصر، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدید آور: مفهوم «مؤنث» در زبان-فکر/ ناصر منظوری

مشخصات نشر: تهران: ناصر منظوری، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: - ۱۶۳ص: مصور، جدول

فروست: کتیبه‌های شفاهی: ۱۰

شابک: 978-600-04-3382-6 شابک دوره: 978-600-04-4331-6 قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: زبان ترکی آذربایجانی -- جنس

موضوع: اساطیر یونانی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ م ۷۷۷ م/ ۳۱۳ PL

رده‌بندی دیویی: ۳۹۲/۳۶۱۳

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۱۹۷۴۸

شابک دوره: 978-964-04-4331-6 ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۴۳۳۱۶

شابک: 978-600-04-3382-6 ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۳۳۸۲۶

• نام کتاب: مفهوم «مؤنث» در زبان-فکر

• مؤلف: ناصر منظوری

• ناشر: مؤلف

• نوبت چاپ: اول (۱۳۹۴)

• طرح جلد: مهیار علی‌زاده (آیخان)

• قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

• تیراژ: ۱۰۰۰

www.oraltablets.ir

www.oraltablets.com

info@oraltablets.com

n.manzuri@gmail.com

مرکز پخش: اندیشه نو _ تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده،

زیر همکف واحد ۱۰۱، تلفن: ۶۶۹۵۳۹۵۹ (۰۲۱)

مرکز پخش: اختر _ تبریز، ابتدای خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی،

تلفن: ۳۵۵۵۵۳۹۳ (۰۴۱)

(۷) ... برای شروع

(۱۳) فصل ۱

مقدمه‌ای بر جایگاه «مؤنث»

(۱۷) فصل ۲

صداهاى مهم

(۲۹) فصل ۳

منشأ مفهومی «مؤنث»

(۵۷) فصل ۴

قان

(۷۷) فصل ۵

«یئر»

«یئل»

(۹۵) فصل ۶

کووست

(۱۲۵) فصل ۷

کووست غیرممکن

(۱۴۱) فصل ۸

نمونه‌هایی از تولید ادبی ذهنیت مؤنث

(۱۵۵) ضمیمه‌ها

به نام خدا

توضیح

سلسله کتاب‌های کتیبه‌های شفاهی تلاش خواهد داشت تا مکنوناتِ زبان(ها) را، با این دیدگاه بررسی کند که زبان در درونِ خود پر از اسرارِ ساختاری، مفهومی، و معنایی است.

کشف و درکِ این رمز و راز برای مطالعاتِ "شناختی" اهمیت بالایی دارد. جهان، به صورتی انتزاعی، در وجود زبان تبلور می‌یابد، بنابراین، زبان یک مقوله - ی بسیار پیچیده و سازگار با ساختارِ عمومی جهان است که فقط در مطالعاتِ چندرشته‌ای می‌توان به ماهیت، ساخت، و مکنوناتِ آن رسید - آن هم به دور از تعصب و پیشداوری‌های کلیشه شده.

نگارنده اعتقاد دارد که درکِ ماهیت و واقعیتِ تولیداتِ شفاهی زبان چندان ساده نیست. آن چیزی که در طولِ تاریخ به صورتِ شفاهی به ما رسیده است حاصلِ همیاریِ طبیعی جامعه بوده و سندی مطمئن برای بررسی است. پس، تئوریزه شدنِ آن از منظرِ "شناخت" اهمیتِ بسیار بحرانی دارد.

در اینجا تلاش خواهد شد - تا جایی که امکان دارد - مطالبِ علمی به ساده‌ترین و خلاصه‌ترین شکلِ خود مطرح شود.

* * *

خوشحال هستم که هیچ اصرار و تعصبی بر یافته‌های خود ندارم. نیز بر تمامی انسان‌هایی که خارج از امکاناتِ آکادمیسمِ رسمی و صرفاً به‌خاطرِ منزلتِ علم و شکوهِ خلاقیتِ انسان تلاش کرده‌اند، احترام می‌گذارم.

یاد آوری!

۱. سری کتاب‌های کتیبه‌های شفاهی، دایره‌المعارف نیستند. این کتاب‌ها با موضوعات مورد بحث خود، برخورد نظری (تئوریک) دارند. لذا، نکات و شواهد آورده شده در این کتاب‌ها صرفاً در حد نیاز بحث نظری بوده و نمی‌توانند جامعیت دایره‌المعارفی داشته باشند.

۲. برای ارتباط بهتر با مقوله‌های اسطوره‌ای، آشنایی با مباحثات و نظرات کلود لوی استروس^۱، و تفکر اسطوره‌ای^۲ مطرح شده از سوی او ضروری است. توصیه می‌شود، حداقل، کتاب اسطوره و معنا^۳ که مصاحبه با او است و در نتیجه، چکیده و ماحصل نظرات اوست از سوی خواننده‌ی محترم مطالعه شود.

۳. تفکر اسطوره‌ای یک تفکر مرکب و کمپلکس^۴ است. به این معنا که ممکن است بخشی از آن به صورت تفکر خرافی درآید، بخشی از آن ممکن است تبدیل به تفکر علمی بشود، و یا این که، ممکن است تبدیل به تفکر مذهبی گردد. از این رو، توصیه می‌شود، خواننده‌ی محترم، برای شناخت بهتر تفکر مرکب، تا حدی با نظرات ل. ویگوتسکی^۵ و الف. لوریا^۶ آشنایی داشته باشد. در این راه، مطالعه‌ی کتاب‌های اندیشه و زبان (ویگوتسکی) و زبان و شناخت (لوریا) توصیه می‌شود.

۴. برای ارتباط بهتر با این مباحث، آشنایی خواننده‌ی محترم با کتاب‌های قبلی از این سری ضرورت دارد.

^۱. Claude Levi-strauss

^۲. Mythical Thought

^۳. Myth and Meaning

^۴. Complex Thought

^۵. Lev Vygotsky

^۶. Alexander Luria

تذکر تکراری

در این کتاب:

۱. هرگونه بحث بر روی مفاهیم صداها، که بر مبنای مرحله‌ی پیشامعنا-شناسی در زبان باشد، منطبق با مباحث مطرح شده در کتاب کتیبه‌های شفاهی ۵ (مفهوم صدا) [از این سری کتاب‌ها] است.

۲. هرگونه بحث بر روی ساختار مفهومی فعل، که بر مبنای ساختار هندسی و پیوسته باشد، منطبق با کتاب کتیبه‌های شفاهی ۶ (ساختار مفهومی فعل) [از این سری کتاب‌ها] است.

اصولا، انتشار کتاب‌های فوق به این دلیل تقدم داشته‌اند که به‌عنوان کتاب مرجع نسبت به این مباحث عمل کنند. لذا، کسانی که با آن کتاب‌ها آشنایی ندارند توصیه می‌شود برای ارتباط بهتر با مباحث این کتاب و کتاب‌هایی که پیش از این منتشر شده‌اند، با دو کتاب معرفی شده در بالا آشنایی پیدا کنند.

... برای شروع

... با یاد کسانی شروع می‌کنم که در من حس اساطیری از شخصیت زن به -
مفهوم عام، و زن آذربایجانی به مفهوم خاص، ایجاد کرده‌اند اما خود در خاکستر
نسیان خفته‌اند ... گمنامان عزیز من!

در زمان کودکی، درست روبه‌روی خانه‌ی ما، باغچه‌ی نسبتاً بزرگی در شیب
تپه بود. درختان این باغچه، بجز یک سیب در وسط، همگی درخت‌های بزرگ زردآلو
بودند. این باغچه بیشتر محل بازی دخترها بود. از درخت‌ها تاب آویزان می‌کردند و
در آزادی کامل بازی می‌کردند و آواز می‌خواندند.
برای من، از همان کودکی، درخت زردآلو خصوصیات و نمود زنانه داشته است.
بعدها هم هر چه گذشت این حس عمیق‌تر شد؛ واقعا هم، «آریک آغاجی» (درخت
زردآلو) «زن» است.

پیش از تولد من، گویا، هر روز زنی در آنجا می‌نشسته و از باغچه مواظبت
می‌کرده است. این خانم آوازی را با خود زمزمه می‌کرده است. مصرعی از شعر این
آواز را مادرم گاهی تکرار می‌کرد که در ذهن و خاطره‌ی من هم حک شده است.
بعدها، هرچه تلاش کردم چیز بیشتری از آن ترانه نیافتم. آن مصرع این بود:

آریک آغاجی ایملرین اولایدیم
(درخت زردآلو، کاشکی شاخساران خم اندر خمت می‌بودم.)

دوست دارم این حس بسیط پیوستن به هارمونی تکرر را _ با همین مصرع _
چون تابلویی بر ورودی این کتاب بیاویزم.

بعدها دیگر، دلم نخواست بقیه‌ی این شعر را بدانم. این نخواستن ناشی از نوعی ترسِ دوست داشتنی بود. ترس از این که مبادا حسِ منحصر به فردِ انباشت شده در این مصرع در اثرِ کاربردِ کلماتِ سطحی‌تر، خراب شود. آخر، این یک شعرِ خالصِ زنانه است و این خانم از عالمِ مقتدرانه و زنانه‌ی خود، حسِ من نسبت به «آریک آغاجی» را تأیید می‌کند.

جالب است که در مراسم «چومچه گلین» که مربوط به ماهیت مؤنثِ آب و زمین است و از سوی دختران و عروس‌ها برای باریدن باران اجرا می‌شود، نیز اشاره به «آریک آغاجی» می‌شود:

«آریک آغاجی» بورولدو

دییپنده سو دورولدو

آلاه بیر یاغیش ائله

گوئی زمی لر قورودو

باز، خیلی پیش از تولد من، زنی بوده که عاشیق (ساززن و روایت‌گر) بوده است. یکی از شعرهای به‌یاد مانده از او (که احتمالاً سروده‌ی خود او باشد) این است:

سحر سحر اولدوز چیخار دان باغلار

عارف آدام سؤز دانیشار قان باغلار

ایکی گوئیول بیریرینی ایسته‌سه

آری کیمی قورو یترده شان باغلار

(سحرگاهان ستاره درمی‌آید و پگاه می‌شود.)

(انسانِ عارف کلامی می‌گوید و جلوی خون را می‌گیرد.)

(دو تا دل، اگر که خواهان هم باشند.)

(در زمین خشک هم، همچون زنبور، شان عسل می‌بندند.)

لحنِ بسیار مطمئن، محکم و روانِ شعرِ بالا، انسان را وادار به شنیدنِ توأم با احترام می‌کند.

این شعر در مورد «قیز قاجیرتما» (ربودن دختر از سوی پسر و فرار کردنشان باهم) گفته شده است. عاقبت به خیری این کار تنها یک راه دارد و آن هم بردن دختر به خانه‌ی یک فرد محترم و با نفوذ است. برای آن فرد، این کار معنای «پناه آوردن» خواهد داشت. (پناه آوردن دو دلدادۀ، جایگاه ویژه‌ای در ذهنیت اساطیری مردم دارد. در فولکلور آذربایجان، جدا کردن دو دلدادۀ از هم مذموم شمرده می‌شد.) آنگاه، دختر و آبروی خانواده‌اش در حمایت آن فرد خواهد بود و او جلوی خون‌ریزی را می‌گیرد. اشاره‌ی بیت اول این شعر، به همین نکته است. بیت دوم شعر، اشاره به حقانیت عشق واقعی دارد که دو دل وقتی هم‌دیگر را خواستند، از عشق آن‌ها زیبایی خلق خواهد شد.

شعر آن خانم (عاشیق)، که یک نسل بعد و به روایت از دیگران شنیدم، در من تأثیر عمیقی گذاشت. در این شعر، عشق و عقلانیت چنان در کنار هم جای می‌گیرند که گویی از ازل تا ابد این گونه بوده و خللی نخواهد یافت... و من این حس را همچون هدیه‌ای از یک زن دریافت کرده‌ام.

اما... من هدیه‌ی بسیار عزیز دیگری نیز از یک زن دریافت کرده‌ام... حدوداً هفت سال پیشتر نداشتم؛ از این رو، تصویر بسیار مبهمی از آن زن به یاد دارم. در جوانی خود، گویا، داشت طلاق می‌گرفت. به‌خاطر همین امر به خانه‌ی ما می‌آمد تا از پدرم کمک بگیرد.

به‌گونه‌ای مبهم دل‌نگران می‌شدم و دوست نداشتم او را گرفتار ببینم. روزی یک جفت جوراب دست‌باف نشانم دادند و گفتند که «او» برای من فرستاده است؛ نقش‌هایش سیاه رنگ بود در متنی سفید! به پای من کمی بزرگ بود؛ برای همین هم، در صندوق ماند. آرزوی پوشیدنش هم زیبا بود و نمی‌دانم چرا هیچ‌گاه امکانش پیش نیامد...

هنرمندان بزرگی، با شاهکارهایشان بر ما تأثیر می‌گذارند ولی برگرفتن این تأثیر، در اصل، هدیه‌ی کسانی است که حس عشق، زیبایی و پایه‌های درک هارمونی را در ما پرورده‌اند.

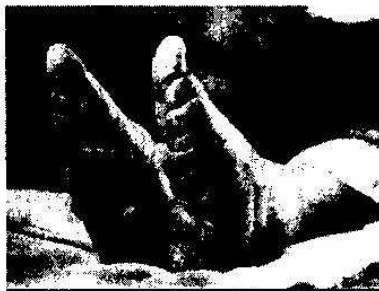
برای شما هم، آیا، انگستانی صمیمی جورابی بافته‌اند که همچنان در صندوق به انتظار بزرگ شدنشان نشسته باشد؟

در آن زمستانی که پدرم به مسافرتی رفت من هشت سالم بود. رفتند و زن نسبتاً مسنی را آوردند تا پیش ما بماند. اسمش «گورجی» بود و ما «گورجی ننه» صدايش كرديم. پسرش عاشيق بود. براي همين هم، گورجی ننه دنيایي بود از داستان‌ها، از شعر و از ترانه. گورجی ننه خیلی زیبا بود (البته نه با معیارهای قالبی امروزی) چون یک چشمش نابینا بود و از دندان‌هایش هم چندتایی بیشتر دیده نمی‌شد. آن تک چشمش به رنگ دریا بود و همیشه می‌خندید. من، آن زمان، در قید زیبایی یا زشتی دنیا نبودم، ولی خنده‌ی او آدم را عاشق دنیا می‌ساخت.

در آن مدت کوتاه از گورجی ننه چیزی را، هم یاد گرفتم و هم باور کردم که در هیچ دانشگاهی یافت نمی‌شود... زیبایی گورجی ننه نه به‌خاطر رنگ دریایی چشم سالم او بلکه به‌خاطر قدرتی بود که فقدان چشم دیگر در شخصیت او ایجاد می‌کرد. بعدها باور کردم که مفهوم زیبایی، در اصل، آن‌گاه حادث می‌شود که یک انسان، بی‌شعر و شعار، نرم و بی‌تردید با واقعیت رو به‌رو می‌شود و حس خوشایند و لطیفی از آن در ما انگيخته می‌شود... و نام آن، زیبایی با شکوه بودن است.

* * *

اما نمی‌توان واقعیت وجودی زن را از مفهوم زیبایی جدا ساخت. به دو عکس زیر توجه کنید. پاهای زنانی را می‌بینید که به‌خاطر قرار داده شدن در کفش‌هایی تنگ و چوبی از هنگام کودکی، در بزرگسالی به این صورت درآمده‌اند.



درست است، انسان رغبت نمی‌کند که نگاه کند ولی سعی کنیم که نگاه کنیم
... و فراموش نکنیم که این کارها را به‌خاطر زیبا و مطلوب ساختن زن در چین و
ژاپن انجام می‌داده‌اند.

تازه، این جسم است که انسان رغبت نمی‌کند ولی اگر شخصیت، ذهن و فکر
را نیز، همین‌گونه، بتوان در قالب‌های چوب‌گونه دفرمه کرد چه؟

در پاره‌ای از جوامع، متأسفانه، دختران را ختنه می‌کنند. البته، بنابر توصیفی که ارائه می‌شود به‌راحتی می‌توان دریافت که در مقایسه با ختنه‌ی پسرها، این کار اصلاً ختنه کردن نیست بلکه فاجعه‌ای همراه با بریدن بخشی از وجود اوست. این‌ها، البته، با توجیه، مثلاً، عزیزداشتِ زن انجام می‌پذیرفته/می‌پذیرد . . . وای بر زمانی که عزتی نیز در بین نباشد.

موضوع بحث ما در این کتاب رسیدن به مفهوم پایه‌ای «مؤنث» در زبان‌فکر است. شواهد درون زبان‌فکر نشان می‌دهند که با چه موجود توانمندی رو به‌رو هستیم.